

# درخت نارنج

حضرت اعلی شیراز را پشت سر گذاشتند و به‌مراهی سید کاظم زنجانی به طرف اصفهان به راه افتادند. از آن پس دیگر هیچ وقت شیراز صدای حضرت اعلی را نمی شنید. دیگر هیچ وقت در تاریکی شبها و در هنگام سحر شاهد عبور مومنینی نبود که خود را به منزل حضرت اعلی می رساندند تا دور از چشم دشمنانی که به خون آنها تشنه بودند، به آواز مناجات آن حضرت گوش دهند. ولی شیراز هرگز آن خاطره را فراموش نخواهد کرد.

اگر روزی به شیراز رفتید، در شیراز خانه ای هست. برای رسیدن به آنجا باید از کوچه های باریکی گذشت که هنوز رنگ و بوی گذشته ها را دارند. بیرون آن خانه ها بایستید. به کوچه ها، دیوارها و درها نگاه کنید. از اینجا حضرت اعلی می گذشتند و از این در عبور می فرمودند. پشت در حیاطی است. این حیاط کوچک و زیبا خانه مبارک حضرت اعلی است. وسط حیات حوض کوچکی است و کنار آن درخت نارنج سبز و شادابی است که روی باغچه سایه انداخته است. این خانه همه داستان را برایتان خواهد گفت که حضرت اعلی با خانمشان در آنجا زندگی می فرمودند. برایتان از شبی تعریف خواهد کرد که ملا حسین برای اولین بار به آنجا پا گذاشت. جایی که آن شب حضرت اعلی نشسته بودند، حالا چراغی روشن است. ایشان درست همانجا نشسته بودند و ملا حسین در مقابلشان نشسته بود. این خانه برایتان از روزهای خوشی تعریف خواهد کرد که پیروان حضرت اعلی مثل پروانه، دور وجود نورانی ایشان جمع شده، خدمت می کردند و حضرت اعلی برای آنها از خدا صحبت می فرمودند؛ و از روزهای غم انگیزی صحبت خواهد کرد که حضرت اعلی برای همیشه از آنجا رفته بودند؛ روزهایی که مردمان نادان نسبت به آن خانه و هر چیز که متعلق به حضرت باب بود، چه بی احترامی ها کرده بودند.

حالا دیگر از این داستان خیلی گذشته است؛ ولی هنوز آن خانه همه چیز را به خاطر دارد. اگر یک روز صبح زود به آنجا رفتید، مناجات بخوانید. نسیمی که برگهای درخت نارنج حضرت اعلی را تکان می دهد، برایتان همه آن قصه ها را خواهد گفت.